

"جهادها" کی هستند و چه کردند؟

احسان الله «خپلواک»



بجز طالب و "مجاهد" که غارتگرند
بنی آدم اعضای یک پیکرند.

پاکستان طی شش دهه موجودیت ننگینش به حمایت امپریالیزم شرارت پیشه و استعمارکهنه و مکار انگلیس با مداخله و دست اندازی در امورکشورهای همسایه خویش و با پشتیبانی بی دریغانه و سخاوتمندانه کشورهای فوق الذکر به بزرگترین کشور تربیه و پرورش دهنده و صادرکننده تروریسم و بنیادگرایی تبدیل گردیده است. امریکا میتواندست با کمک های اقتصادی موثر نه به دزدان در افغانستان و دلان در پاکستان، بلکه به افراد مطمئن و پاک برای رشد اقتصادی، زمینه سربازگیری تروریستها و بنیاد گرایان را به حداقل برساند. روزنامه گاردین مینویسد: (سلاح هایی که ایالات متحده و بریتانیا همراه با میتوذهای پیشرفته جنگی در اختیار بنیادگرایان قرار دادند به فاجعه در غرب ختم شد و براساس پدیده چرخش بر علیه کسانی مورد استفاده قرار گرفت که آن ها را تهیه دیده بودند.)

با آن که رسانه های جمعی آمریکا خود اعتراف می کنند که روی کار آمدن دولت جهادی و طالبی در افغانستان ناشی از کمک های پنهانی است که ایالات متحده به گروه های بنیادگرا کرده است. آمریکا و پاکستان بین سال های ۸۲ تا ۹۲ سی و پنج هزار بنیادگرای انتگریست را از چهل کشور اسلامی به خدمت گرفتند. دهها هزار نفر برای تحصیل در مدارس مذهبی به پاکستان سرازیر شدند. صاحب نظران معتقدند بیش از صد هزار تن از این مسلمانان تندرو در جنگ افغانستان شرکت کردند. در سال ۱۹۸۵

ریگن رییس جمهور وقت آمریکا دستورالعمل امنیت ملی شماره ۱۶۶ را امضا کرد. براساس این دستورالعمل باید کمک نظامی را به بنیادگرایان هرچه بیشتر تقویت نمود تا به از همپاشی قوای شوروی و خروج آنان از افغانستان منجر شود.

کمک های نظامی به شدت افزایش یافت، به طوری که در سال ۱۹۸۷ سلاح های تحویلی به بنیادگرایان به شصت و پنج هزار تن رسید. در طی این مدت سیل متخصصان سیا و پنتاگون به طور پنهانی و بی وقفه راهی مراکز فرماندهی سازمان اطلاعات پاکستان - ای. اس. ای- واقع در شاهراه اصلی روالپندی شد. در همین محل کارشناسان سیا و پنتاگون برای سازمان دادن جنگ شورشیان بر علیه قوای شوروی با ماموران اطلاعاتی پاکستان دیدار می کردند. سازمان سیا از طریق سرویس اطلاعاتی پاکستان نقش کلیدی در تربیت نظامی بنیاد گرایان داشت.

اهمیت افغانستان در ملاقات های گذشته سه مقام ارشد آمریکایی از اسلام آباد نمود بیشتری یافت. این سه مقام یعنی جنرال ویلیام فالون رئیس فرماندهی مرکزی آمریکا، جان نگر و پونته و ریچارد بوچر معاونان وزیر خارجه، در آستانه سفر برنامه ریزی شده وزیر خارجه پاکستان به واشنگتن، به اسلام آباد رفتند. واشنگتن با اعزام این سه تن در واقع تصمیم گرفت موضوعات بسیار مهمی را با پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان در میان بگذارد. مقامات آمریکایی از مذاکرات و دیدارهایشان راضی بودند. حامد کرزی از اولویت های واشنگتن آگاه است. او گفته است که شش سال جنگ دیگر صبر افغانستان را سرریز کرده و این را هم می داند که حرف هایی که درباره احیای دموکراسی در پاکستان زده می شود تاثیری بر واشنگتن ندارد. چرا مشرف اکنون چنین اهمیتی پیدا کرده است؟ در برنامه جهانی انگلیس و آمریکا، ملاحظات بزرگ و کلی همواره بر وقایع روزانه ارجحیت داشته است. موقعیت مشرف به عنوان يك متحد می تواند اهمیت زیادی در این برنامه بزرگ داشته باشد. در سیاست منطقه ای انگلیس و آمریکا، پاکستان به خط مقدم تبدیل شده است. این محوریت پاکستان را می توان با دورانی در این کشور و در زمان حکومت ضیاء الحق تشبیه کرد.

شخصیت های بانفوذ در آمریکا و انگلیس اخراً می گویند که منافع مشروع پاکستان در افغانستان باید تامین شود. ملکوم ریفکیند وزیر خارجه و دفاع پیشین انگلیس چندی پیش در روزنامه ایندپندنت نوشت، هدف ما اکنون باید به دست آوردن حمایت پاکستان باشد. این حمایت از طریق تهدید یا تخریب به دست نمی آید. باید شیوه هوشمندانه در پیش گرفت. این مقام سابق انگلیسی دو مورد از منافع ملی پاکستان را که تاکنون از سوی غرب نادیده گرفته شده برشمرد. اولین آنها مشکل پشتون و بلوچ پاکستان از نظر قومی و قبیله ای است و دیگری تاثیر پدیده "طالبان" بر اختلافات دیرینه هند و پاکستان بر سر کشمیر. به نوشته او، هند در افغانستان حضور پیدا کرده و اوضاع را تحت تاثیر خود قرار می دهد تا پاکستان را تضعیف کرده و او را از مسائل مربوط به سرحدات منحرف کند. برای برطرف کردن این

نگرانی باید هند را به کاهش نقش و حضورش در افغانستان تشویق کرد. از سوی دیگر باید دولت افغانستان را مجبور کرد که خط دیورند را به عنوان مرز میان پاکستان و افغانستان به رسمیت بشناسد. اما فهرست خواسته‌های مشرف به این کوتاهی نیست. او می‌داند نقشی که پاکستان قرار است در برنامه منطقه‌ای آمریکا ایفا کند بسیار خطرناک است.

یکی از خطرات این برنامه این است که اسلام‌آباد را رو در روی کشورهای منطقه قرار می‌دهد. درخواست مشرف وانگلیس این است که دولتی در کابل استقرار یابد که پاکستان بر آن نفوذ داشته باشد؛ این نیازمند نوعی دادوستد جدی در هر دو طرف است. "طالبان" يك جنبش يك‌جانبه نیست. به غیر از یکی دو کشور که ممکن است "طالبان" را به شیوه سنتی آن فرض کنند، بقیه می‌دانند که "طالبان" يك عنوان کلی که به طیفی گسترده از افغان‌های بی‌خانمان شده و مخالف اطلاق می‌شود. این گروه علاوه بر افراد مذهبی شامل سرمایه‌گذاران، کارشناسان سیاسی و حتی نظامیان و افراد تحت نفوذ خارجی هم می‌شود. آنها که قدرت در دست دارند و آنها که این جنبش را از پشت پرده رهبری می‌کنند لزوماً یکی نیستند.



"طالبان" رهبری ترکیبی دارد. از همان زمان که طالب‌ها از مدارس مذهبی پاکستان بیرون آمدند و با پیشروی به سوی کابل داعیه حکومت‌داری به راه انداختند، حرف و حدیث‌های بسیاری درباره ماهیت آنها وجود داشت. اکنون این احتمال وجود دارد که سرویس‌های اطلاعاتی پاکستان وانگلیس همان "طالبان" گذشته را با تغییراتی دوباره برای به‌دست گرفتن قدرت به کابل بفرستد. شاید حذف مهره‌هایی از رهبران "طالبان" در مسیر همین استراتژی باشد. آنچه مسلم است این‌که گلبدالدین حکمتیار اکنون دوباره به عرصه قدرت بازگشته است. او در گذشته و در دهه ۱۹۸۰ و نیمه ۱۹۹۰ از مهره‌های مطلوب سرویس اطلاعاتی ارتش پاکستان بود. اما واکنش و اشنگتن در مقابل حکمتیار چه خواهد بود؟ او در اسناد و اشنگتن به عنوان يك تروریست خطاب می‌شود. اما از نظر و اشنگتن آنچه حکمتیار را به عنصری مطلوب تبدیل می‌کند نفرت او از روسیه است.

سرانجام، برحسب استراتژی گسترده تری، جهاد افغانستان باعث تحقق رویایی شد که تا دهه ی هشتاد مطلقاً ذهنیت محافظه کاران جدید ارزیابی می‌شد. این رویا، اشغال نظامی خلیج فارس و میدان‌های

نفی آن بود. رابطه‌ی مستقیمی میان جنگ علیه مردم افغانستان و حضور جاری ارتش ایالات متحده در آسیای مرکزی، و سایر نقاط نفت خیز دیگر وجود دارد. برای وارد کردن ایالات متحده در بخش‌هایی از جهان که تا دهه‌ی هشتاد خارج از دایره‌ی نفوذ آمریکا قرار می‌گرفتند، جدالی سخت درگرفته بود. این جدال، از سال‌های ۱۹۸۰ که جهادی‌های افغانی از ایالات متحده، چین و اسرائیل اسلحه گرفتند تا علیه ارتش سرخ بجنگند، آغاز شد، به سال‌های ۱۹۹۰ که جنبش "طالبان" با حمایت مستقیم ایالات متحده و انگلیس به وجود آمد، کشیده شد، و تا امروز هم که ایالات متحده با ایجاد جنگ دیگری در افغانستان، راه‌های دخالت وسیع خود در جمهوری‌های تازه استقلال یافته‌ی آسیای میانه را هموار می‌کند، ادامه دارد. سرمایه‌گذاری سیا و استخبارات انگلیس از طریق پاکستان برای جهادی هادر سال ۱۹۸۴ به ۲۵۰ میلیون دالر رسیده بود «یعنی در همان حدی که در سال‌های پیش از آن انجام شده بود»، اما پس از آن بود که این سرمایه‌گذاری سربه‌آسمان زد: در سال ۱۹۸۶ به ۴۷۰ میلیون دالر، و در سال ۱۹۸۷ به ۶۳۰ میلیون دالر رسید. ایالات متحده، به سختی کوشید تا کشورهای دیگر، از جمله چین را وارد دعوا کند. بنا به گزارش «چارلز فریمن» که سفیر ایالات متحده در چین بود، «از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۴ چین به ارزش ۶۰۰ میلیون دالر اسلحه به افغانستان فرستاد.»

ویلیام کیسی ریس سیا نه تنها سرمایه‌گذاری برای جنگ افغانستان را توسعه داد، بلکه هدف‌های جاه طلبانه‌اش را نیز گسترش داد. حالا دیگر سیا به پیروزی می‌اندیشید و سلاح‌های تخریبی و دلفریب بیشتری را برای مجاهدین تامین می‌کرد، که از آن جمله می‌توان از راکت‌های زمین به هوای ستینگر نامبرد که توانستند ضربه‌های کاری به طرف درگیر بزنند و ابعاد تخاصم را تعمیق کنند. وقتی جهاد توسعه یافت، سیل مسلمانان متعصب عرب، از کشورهای مختلف اسلامی، به پاکستان برای جهاد افغانستان سرازیر شد. کشورهای مختلف عربی، از جمله مصر و عربستان سعودی، چون سازمان‌های بین‌المللی طیف راست اسلامی – مثل اخوان المسلمین، اتحادیه جهانی مسلمانان، جماعت تبلیغی به مثابه سازمان مسیونرهای اسلامی که مرکز شان در پاکستان بود، کارزارهای را برای سربازگیری از جهادی‌ها آغاز کردند.



بدین گونه بود که رویاهای اسامه بن لادن برای وحدت گروه های بنیادگرای اسلامی، بسیج آنان در سراسر جهان برای یافتن جنگجویان مسلمان، انتقال آنان به پاکستان و قاچاق کردن شان به افغانستان برای پیوستن به جهاد، تحقق یافت. یک تحلیلگر عربی نوشته است: «به بسیاری از آن خشک اندیشان مسلمان گفته شده بود که برای مطالعات و تحصیلات مذهبی به پاکستان می روند» وی می نویسد: عموماً در طول شش هفته آموزش مذهبی برای طلابی که از نقاط مختلف جهان به پاکستان آمده بودند، پیشنهادی در مورد آموزش فوری نظامی به آنان داده نمی شد. حتی سخنی هم از جهاد علیه روسیه یا دولت کابل به عنوان دشمنان خدا به میان نمی آمد. این مسائل، پس از آن دوره ی شش هفته ای مطرح می شد. در این مرحله، افسران سرویس اطلاعاتی پاکستان (آی اس آی) که معمولاً مفتی بودند، ظاهر می شدند و از موقعیت و فرصت برخورداری طلاب از آموزش های نظامی سخن می گفتند. بدین گونه بود که امکانات آموزش های نظامی برای هزاران جنگجویی که از الجزیره، مصر، سودان، عربستان سعودی و سایر کشورهای اسلامی به پاکستان رفته بودند، فراهم می شد.

به قول احمد رشید روزنامه نگار پاکستانی و نویسنده کتاب «طالبان»، بین سال های ۱۹۸۲ و ۱۹۹۲، سی و پنج هزار اسلامیت تند رو از چهل و سه کشور، در جریان جنگ و عواقب جنگ، دوش به دوش مجاهدین ماشه را می فشردند و ده ها هزار جهادی دیگر در پایگاه های که ضیاء الحق درمرز پاکستان و افغانستان برپا کرده بود، آموزش نظامی می دیدند « احتمالاً صد هزار مسلمان تندرو با پاکستان و افغانستان رابطه ی مستقیم داشتند و زیر نفوذ سیا و آی اس آی بودند. « بعضی از آن های که برای مجاهدین استخدام می شدند، در ایالات متحده و جوامع عربی و اسلامی مستقر شده بودند. تردیدی وجود ندارد که حمایت ایالات متحده از مجاهدین، که بیشترش به جیب اسلامیت های تندخو و تندرو می رفت، اشتباه فاجعه بار بود. این حمایت افغانستان را ویران کرد، به سقوط دولت انجامید و به اقتدار

منطقه ای و سلطه ی جهانی جنگ طلبان اسلامیت و سایرین ره برد. این حمایت منجر به ایجاد شبکه ای جهانی از جنگجویان اسلامی که عالی ترین آموزش های نظامی را دیده بودند، در کشورهای بسیاری شد که شدیداً وابسته به اسامه بن لادن بود که به زودی سازمان القاعده را تشکیل می داد.

این حمایت ملتی متلاشی از خود به جا گذاشت که تبدیل به ارتش القاعده و سایر اشکال تروریست شدند. و باعث ایجاد شرایطی شد که سرویس اطلاعاتی پاکستان در لوای آن امکانات رشد "طالبان" را در سال های ۱۹۹۰ فراهم آورد. هنوز هم مدافعان جهاد، حتی آنانی که در سال ۲۰۰۵ به جنگ جهانی علیه تروریسم، و مستقیماً گروه های اسلامی، وفا دارند، هم چنان بر آنند که آن سیاست درست بود.

«دانیل پایپس» سرسخت ترین مدافع مبارزه باگروه های اسلامیت و پسر «ریچر دپایپس» که در نخستین سال های دولت رونالد ریگن با «گروه کارملیت ها» همکاری می کرد، می گوید «من فکر می کنم در آن زمان بسیار درست عمل کرده ایم.» در آن سال ها، دانیل پایپس از مقام های ارشد وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی بود و با طنین نظریه ی «واین برگر» در معامله با شیطان، می گوید: «ما از استالین در مقابل هیتلر حمایت کردیم. به انتخاب های دنیای واقعی باید توجه کرد.»

به نظر پایپس، نظامی ترین افراد در میان مجاهدین، بهترین جنگجویان بودند» به هر صورت، تندروترین اسلامیت ها، ضد شوروی ترین شان بودند. «استیفن س. کوهن» که در سال های ۱۹۸۰ از مقام های ارشد وزارت امور خارجه بود، در این مورد که بسیاری از کار کشته های ایالات متحده در جنگ افغانستان، از جمله مقام های سیا و معماران سیاسی چه نظری داشتند، می گوید «کسانی که ما از آنان حمایت می کردیم، از کثیف ترین، کریه ترین و زشت ترین نوع خشک اندیشان مذهبی بودند. بعد از حمله ارتش آمریکا به افغانستان و در پی حادثه ۱۱ سپتامبر هسته القاعده دیگر بار در نزدیکی مرز های پاکستان گرد هم آمد، آنها به منطقه قبیله نشین مراجعه کردند و در سرحدات پشاور که زادگاه این گروه بود، به تقویت قوای خود پرداختند. در نخستین سال های پس از ۲۰۰۱ نیروهای پاکستان و آمریکا بارها شمار زیادی از رهبران بزرگ القاعده را دستگیر کردند اما مدتها میگذرد دیگر هیچ چهره برجسته و شاخصی از "طالبان" در پاکستان کشته و یا دستگیر نشده است. پس از یازدهم سپتامبر، واشنگتن متناسب با حال و هوا و خواست تصمیم گیرندگان و بدون آن که ارتباط زیادی با تهدیدهای «واقعی» داشته باشد، تنها با متمایز ساختن «آنانی که با ما هستند» و «آنانی که علیه ما هستند» تعریف جدیدی از تهدیدها و دشمنان نامتعارف ارائه داد.



تبدیل جنبش های سنتی مقاومت علیه استعمار و حکومت های لائیک به اهداف « جنگ جهانی علیه تروریسم» و در ردیف القاعده و دیگر شبکه های جنایتکار، چیزی بیش از یک اشتباه که یک فاجعه بود. برخی از تحلیلگران، اولین درگیری علیه «تروریسم»- در افغانستان- را «اولین جنگ صحیح» ایالات متحده می دانستند. این جنگ با شیوه ها و اهداف محدودی آغاز شده بود. اما بی عدالتی ذاتی در استفاده از « شیوه های نابجاو استقرار اهداف افراطی» به سرعت آنها را آلوده می سازد. در مقایسه با اهداف تعیین شده، استفاده نامتناسب از قدرت، مشروعیت جنگ را به زیر سوال برد، به شعله های مبارزه جویی اسلامی دامن زد و توجیهی برای فراخوان به جنگ مقدس را فراهم کرد. هواپیماهای اف ۱۶ و راکت های توماهاواک آسمان را تسخیر کردند، ولی «روی زمین همچنان کلاشینکف ها هستند که فرمان می رانند». ایالات متحده می توانست با ضربات مشخصی که طراحان و مجریان یازدهم سپتامبر را هدف قرار می داد، خود را از شر القاعده برهاند و در عین حال تمام افغان ها را با خود دشمن نکند، افرادی که بی تفاوت و حتی دشمن «افغان های عرب» شده بودند.

بنابراین تصادفی نیست که "طالبان" اکنون سرسخت تر از همیشه بازگشتند. پرویز مشرف در بیانیه بی که ایراد کرد، بر خطر «طالبی شدن نوین»، تهدید استراتژیک برای افغانستان و پاکستان، صحه گذاشت. گسترش این نوع افراطی گرایی های دینی خشن، به مراتب خطرناکتر از روبنای القاعده است: در وهله اول باید با توسل به شیوه های سیاسی با آن مبارزه کرد. روز نامه واشنگتن پست زیر عنوان جنگ درپاکستان: اندکی بعد از حادثه یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ بوش اعلام داشت که کشور های جهان باید بین ایالات متحده امریکا وکشور هائیکه ازدهشت افغان پشٹیانی نموده و آنها را درخاک خود پناه میدهند یکی را انتخاب کنند و کسانیکه به منسوبین القاعده پناه میدهد باید به حیث دشمن شناخته شوند. روز نامه مینویسد: بعد ها از تطبیق جدی این پرنسیب امتناع بعمل آمد و جنرال مشرف آدم خوش قسمتی بود که درمقابل مشکلی قرار نگرفت. روز نامه مینویسد از زمانیکه جنگ علیه دهشت افگنی آغاز شد، این حکمران نظامی پر زرق وبرق پاکستان سعی بلیغ به خرج داد به حیث متحد ایالات متحده امریکا به شمار آید. اما از مبارزه علیه افراطیون اسلامی درکشورش که یقیناً اسامه بن لادن و معاونینش دران شامل اند، با وصف افزایش درتلفات جانی و خسارات مالی امریکا از رویارویبیا انها

طرفه رفت. واشنگتن پست مینویسد: جنرال مشرف و مشاورین اش از قبیل شوکت عزیز صدراعظم پاکستان با گزاف گویی میگفتند که پاکستان صد ها تن تندرو القاعده را دستگیر و ده هزار عسکر را در مناطق سرحدی در نزدیکی افغانستان تعبیه کرده است.

اما جنرال مشرف هیچگاهی قوای خود را علیه "طالبان" تندرو سوق نداد که در جنگ از قلمرو سرحدی پاکستان علیه قوای امریکایی استفاده میکردند و همچنان هیچگاهی گروه های افراطی اسلامی را که حملات دهشت افگنی را در هند انجام میدهند منحل نکرد. مشرف مدارس دینی پاکستان را که منبع تربیه دهشت افگنان انتحاری است تصفیه و پاکسازی ننمود. وی از بزرگترین جنایت کار انتشار سلاح ذروی بنام عبدالقدیر خان رئیس دستگاه ذروی پاکستان که اسرار ذروی را به کشور لیبیا، کوریای شمالی و ایران فروخت حمایت کرده و او را عفو کرد.

جنرال مشرف همچنان به وعده های خود برای آوردن دوباره دیموکراسی برای پاکستان ابا و ورزید. در نتیجه این اعمال مشرف، القاعده به عملیات خویش در پاکستان ادامه داده و امریکا و عساکر متعهد آن قادر نشده اند منطقه جنوب افغانستان را آرام سازد و همچنان در اثر این سیاست پاکستان صدها عسکر امریکایی در گذشته مقتول شده اند که بسیاری شان و اضحاء در اثر عبور عساکر از سرحد پاکستان به افغانستان کشته شده اند. روز نامه مینویسد: در اثر مصئونیتی که اسامه بن لادن در پاکستان بدست آورد، کست ویدیو پیرا نشر کرد و در آن تهدید نمود که حملات بیشتری در داخل ایالات متحده انجام خواهد داد. روزنامه مینویسد: بوش هنوز هم شش صد میلیون دالر سالانه به پاکستان کمک های نظامی و اقتصادی میدهد و هنوز هم با مشرف به حیث متحد رفتار میکند. متحدان غربی "جنگ با ترور" بطور فزاینده ای مشکل مشرف را درک میکنند ولی احتمال این که سازمان اطلاعات پاکستان نقشی در حمایت و تجهیز "طالبان" بازی کند آن ها را محتاط کرده است و ناگزیر سعی می کنند روی آن فشار بگذارند از جمله بوسیله درز اطلاعات از کانال های عقبی به رسانه ها. سندی که اخیرا در باره روابط (آی اس آی) با افراطیون افغانستان سرو صدا بر پا کرد بوسیله عواملی که با وزارت دفاع انگلستان رابطه داشتند، تهیه شده بود.



مشرف خود نیز به سرو صدا دامن زد و پذیرفت که مقامات سابق آی اس آی ممکن است به "طالبان" کمک کنند و دولت مصمم است جلوی آن را بگیرد. سروصدای این مساله بعد از سفر مشرف به آمریکا تشدید شد که مشرف طی آن تلاش کرد این ایده را پیش ببرد که از توافقات سیاسی به عنوان آلترناتیوی در مقابل عملیات نظامی استفاده شود. سیاست های دو گانه آمریکا و ناتو در خصوص "طالبان" باعث شده است فعالیت های تروریستی در افغانستان همچنان ادامه یابد. برخی محافل سیاسی معتقدند که آمریکا و ناتو به صورت غیر آشکار با برخی رهبران "طالبان" ارتباط نزدیک دارند. از سوی دیگر باید توجه داشت که از بین رفتن کامل "طالبان"، توجیهی برای تداوم حضور خارجی ها باقی نمی گذارد. بنابراین به نظر می رسد که آمریکا و ناتو برای استمرار حضور خود در افغانستان نیازمند سطح کنترل شده ای از خشونت ها و درگیری ها هستند. همچنین وجود "طالبان"، اهرم فشار آمریکا بر دولت کرزی در جهت تبعیت از سیاست های دولت بوش محسوب می شود. پاکستان عامل بی ثباتی در افغانستان به شمار می رود. بین دو کشور از گذشته تنش های پیوسته ای بر سر خط مرزی دیورند و سالهای اخیر به دلیل حمایت گسترده پاکستان از "طالبان" و القاعده وجود داشته است. اختلافات مرزی از یکسو و ناکامیهای پاکستان در افغانستان در پی سقوط "طالبان" از سوی دیگر سبب شده که پاکستان همه توان و تلاش خود را برای ایجاد بحران در افغانستان و بازگرداندن "طالبان" بکار گیرد. این تلاشها در آینده هم ادامه خواهد یافت و دولت افغانستان را با مشکلات مختلفی مواجه می سازد.

مرز با پاکستان بر اثر تحریکات و مداخلات پیوسته این کشور وضع آشفته تری داشته و دولت حضور ضعیفی در آن دارد. نام «منطقه قبایلی» را زیاد شنیده ایم؛ به ویژه زمانی که اختلافات بین پاکستان و افغانستان بالا می گیرد یا زمانی که نیروهای آمریکایی و ناتو در تعقیب "طالبان" در پشت مرزهای مشترک پاکستان و افغانستان متوقف می شوند. با این وجود شاید درباره تاریخ، جغرافیه، نفوس و اهمیت این منطقه در روابط پاکستان و افغانستان کمتر اطلاعی داشته باشیم. منطقه قبایلی که به اختصار FATA یا «منطقه به لحاظ اداری خودمختار» خوانده می شود، به وسیله خط دیورند (خط مرزی افغانستان و پاکستان که هیچگاه مورد قبول افغانستان واقع نشده است) از افغانستان جدا می شود. به لحاظ جغرافیایی، منطقه قبایلی از غرب با افغانستان همسایه است، از شرق با دو ایالت سرحد و پنجاب پاکستان و از جنوب با ایالت بلوچستان پاکستان هممرز است.



بر اساس آمارهای سال ۲۰۰۰ میلادی نفوس این منطقه سه میلیون و ۳۴۱ هزار و ۷۰ نفر است (یعنی کمتر از دو درصد نفوس پاکستان). اکثر مردم این منطقه روستایی و قبیله‌ای هستند و فقط سه درصد آنها در شهر زندگی می‌کنند. منطقه قبایلی به هفت ناحیه قبیله‌ای تقسیم می‌شوند که عبارتند از: مهمند، باجور، کورم، اورکزی، خیبر، وزیرستان جنوبی و وزیرستان شمالی. اگرچه ساکنان این منطقه همگی پشتون هستند اما خود به گروه‌های قومی کوچک‌تر تقسیم می‌شوند که با نام همان نواحی قبیله‌ای خوانده می‌شوند. این منطقه به‌صورت خودمختار اداره می‌شود و اگرچه در خاک پاکستان قرار دارد اما دولت مرکزی پاکستان و یا دولت‌های ایالتی حق مداخله در امور داخلی این منطقه را ندارند.

تا قبل از مداخله آمریکا در افغانستان، منطقه قبایلی فقط در پرتو اختلافات پاکستان و افغانستان بر سر «خط دیورند» مورد توجه قرار می‌گرفت اما پس از حمله آمریکا، «طالبان» در این منطقه مستقر شدند و از این زمان به بعد بود که منطقه قبایلی به محلی برای مشاجره تبدیل شد.

این مشاجره دارای سه وجه بود: پاکستان و سران منطقه قبایلی، پاکستان و آمریکا، پاکستان و افغانستان. مشاجره پاکستان با سران قبایل یک وجه تاکتیکی و یک وجه استراتژیک داشت: وجه تاکتیکی حول مخالفت ظاهری پاکستان با سران قبایل به‌دلیل پناه دادن به «طالبان» و القاعده دور می‌زد. وجه استراتژیکی حول تلاش پاکستان برای بهره‌برداری از وضع موجود جهت بسط حاکمیت خود به منطقه قبایلی بود. در همین حال افغانستان و آمریکا، دولت پاکستان را به دلیل استقرار «طالبان» و القاعده در خاک این کشور (منطقه قبایلی) مورد نکوهش قرار دادند. صرف‌نظر از این مسائل، واقعیت این است که منطقه قبایلی می‌تواند به عنوان ابزاری در دست پاکستان یا افغانستان جهت تعدیل و تنظیم رفتار یکدیگر مورد استفاده قرار گیرد. قومیت و خودمختاری منطقه قبایلی یک عامل کلیدی در نقش‌آفرینی این

منطقه در مناسبات افغانستان و پاکستان است. هرگاه افغانستان اراده کند می‌تواند با بهره‌گیری از ناسیونالیسم قبیایی که با افغانستان از نظر کلتور و فرهنگ یکی اند، ساکنین قبایل را علیه پاکستان تحریک کند و برعکس پاکستان نیز می‌تواند با تحریک همین احساسات آنها را علیه دولت کابل تحریک کند ولی درین میان شانس افغانستان بیشتر است. در حال حاضر به دلیل استقرار "طالبان" در این منطقه و نیز به دلیل حمایت پاکستان از "طالبان"، منطقه قبیایی به‌سود پاکستان عمل می‌کند. اما هرگاه پاکستان قصد داشته باشد علیه "طالبان" عمل کند و یا حاکمیت خود را بر این مناطق گسترش دهد، ساکنین قبایل به سمت افغانستان و علیه پاکستان وارد عمل می‌شوند.

اختلافات مرزی افغانستان و پاکستان همواره به عنوان یک عامل تاریخی بحران‌زا در تاریخ روابط دیپلماتیک دو کشور مطرح بوده است. آنچه بر اساس قرارداد معروف «دیورند» در دوران حکومت عبدالرحمن خان توسط نماینده انگلیس به پاکستان واگذار شد، هیچ‌گاه از حافظه تاریخی افغانان و بویژه طیف ملی‌گرای حاکمیت سیاسی محو نشده و همواره نقطه جنجال برانگیزی در روابط خارجی این دو کشور بوده است. بر این اساس، می‌توان این گمانه را به صورت جدی مطرح ساخت که پاکستان با عنایت به این امر در صدد است تا از روی کار آمدن حکومتی که با طرح ادعای ارضی مجدد در آینده، ضمن در مخاطره قرار دادن اسلام آباد به تعارض فیما بین دامن زند، جلوگیری به عمل آورد.



موضع حمایتی پاکستان از "طالبان" چنین توجیه می‌گردد که، اسلام آباد تلاش دارد تا با روی کار آوردن یک دولت مذهبی و سنتی که بیشتر در مایه‌های مذهبی سیاست‌گذاری نماید تا محورهای مربوط به منافع ملی، از طرح مجدد دعاوی ارضی علیه پاکستان در حاکمیت سیاسی افغانستان جلوگیری به عمل آورد و "طالبان" که با دیدگاه‌های مذهبی، یکی از بهترین انتخاب‌های دولت اسلام آباد محسوب

می‌گردد. گزارش‌های واصله از تکمیل‌تر شدن سازماندهی مجدد "طالبان" توسط پاکستان حکایت دارد. دولت افغانستان و نیروهای ائتلاف بین‌المللی تاکنون قادر به توقف این حملات نشده‌اند. تداوم حملات به نیروهای آمریکا در عراق و ضعف آنها در برقراری امنیت در آن کشور، مخالفین دولت را در تشدید حملات خود علیه دولت ثابت قدم‌تر کرده است. در همین راستا به قدرت رسیدن احزاب اسلام‌گرا در ایالات سرحد و بلوچستان پاکستان نیز نقش موثری در حمایت از "طالبان"، القاعده و حکمتیار و تجدید سازمان آنها داشته است.

تجربه سال‌های گذشته نشان داده که نیروهای بین‌المللی توان کافی برای برقراری امنیت سراسری را ندارند. استقرار نیروهای ایساف محدود به کابل است و در صورتی که بخواهد حوزه کاری خود را به مناطق بیشتری توسعه دهد حداقل به دوازده هزار نفر نیرو احتیاج دارد در حالی جمع‌آوری این تعداد نیرو و تامین هزینه آن کار مشکلی است. بهترین نیرو برای حفظ امنیت بلندمدت افغانستان ارتش ملی و پولیس است ولی از اردوی هفتاد هزار نفری که برای افغانستان در نظر گرفته شده تنها سی تا چهل هزار نفر آن آموزش دیده‌اند و تا رسیدن به سقف هفتاد هزار نفر فاصله زمانی زیادی وجود دارد. یکی از مهمترین مشکلات سرراه اردوی ملی وجود بیش از یکصد هزار نیروی مسلح است. آنها از مجاهدین سابق هستند و خواستار الحاق به اردوی ملی می‌باشند. رهبران پاکستان و افغانستان که مدتهاست یکدیگر را با چوب طرفداری از تروریسم و "طالبان" و القاعده می‌کوبند و بدترین حملات لفظی را نثار یکدیگر می‌کنند.

نزدیک به یک دهه از شروع جنگ آمریکا در افغانستان و سرنگونی "طالبان" در این کشور می‌گذرد اما حملات نیروهای "طالبان" همچنان ادامه دارد و این درگیری‌ها هر روز از میان مخالفین، نیروهای آمریکایی و اروپایی مستقر در افغانستان و غیرنظامیان تلفات می‌گیرد. در عملیات‌های ناتو در جنوب و شرق افغانستان گفته بیش از صدها نظامی "طالبان" کشته شدند. هر بار که چنین درگیری صورت می‌گیرد و تلفات آن مشخص می‌شود، رسانه‌ها خبر آن را اینگونه اعلام می‌کنند که خونین‌ترین عملیات در چند سال گذشته بوده است. اما هیچکدام از این درگیری‌ها آخرین درگیری نیست و باز هم ادامه دارد. از طرف دیگر پاکستان می‌گوید نزدیک به یکصد هزار سرباز پاکستانی در مناطق مرزی این کشور مستقر شده و یک هزار پوسته تلاشی در مرزهای پاکستان ایجاد شده‌اند تا فعالیت و رفت و آمد نظامیان طالب از افغانستان به خاک این کشور محدود شود. اما دولت کرزی و دولت‌های غربی و ناتو، پاکستان را به همکاری و گاه همکاری متهم می‌کنند. یکی از دلایل محکم این دولت‌ها برای چنین اتهامی توافقنامه دولت با مناطق قبیله‌نشین شمال پاکستان است. مشرف می‌خواست با این توافقنامه از شدت حملات طالب و القاعده مناطق قبیله‌نشین به نیروهای امنیتی دولت در این مناطق بکاهد. اما برخی گزارش‌ها حاکی از این بود که ملا عمر رهبر "طالبان" در پس این توافقنامه صلح قرار داشت. دولت بر اساس

این توافقنامه و در مقابل آرامش این مناطق قبیله نشین، از شدت عمل خود در محدود کردن یا برخورد با نظامیان مخالف می‌کاست. این اقدام مشرف با فشار و مخالفت شدید غرب و به ویژه آمریکا رو به رو شد به طوری که در کنگره صحبت از قطع کمک‌های مالی واشنگتن به دولت نظامیان پاکستان به میان آمد.



1- Charles Wilson, on the white ho se, on a visit to Afghanistan in 1987
2- US Congress Representative Charles Wilson meeting with Mujahedeen

در همین حال وزارت امور خارجه آمریکا در گزارش خود اعلام کرد: نظامیان "طالبان" و فعالیت‌های آن‌ها در افغانستان هنوز يك تهدید جدی برای ثبات منطقه است. در این گزارش گفته شده بود، نیروهای "طالبان" علاوه بر دریافت بودجه با قاچاقچیان مواد مخدر همکاری کرده و در مناطق قبیله‌نشین پاکستان پناهگاه می‌گیرند. پاکستان همچنان يك منبع مهم برای این افراد و يك پناهگاه امن برای رهبران این گروه تروریستی محسوب می‌شود. گروهی که در نیمه دهه ۱۹۹۰ سرویس‌های اطلاعات ارتش پاکستان آن را تشکیل داد تا کشور همسایه را در چنگ خود بگیرد اکنون به معضلی برای پدیدآورندگان آن تبدیل شده است. از جانب دیگر ریچارد هالبروک، نماینده پیشین ایالات متحده در سازمان ملل نیز با اشاره به کاهش حمایت‌های مردمی از کرسی و نارضایتی افغان‌ها از سیاست‌های دولت کرسی پیروزی ناتو بر "طالبان" را آزمون بزرگ برای این سازمان عنوان کرد. هالبروک با اقرار به این‌که عملکرد دولت کرسی موجب شده حمایت از دولت او به حداقل برسد این مسأله را یکی از مؤلفه‌های تضعیف ناتو در افغانستان توصیف کرد و به‌طور تلویحی به نگرانی‌های عمیق غربی‌ها از احتمال شکست ناتو از "طالبان" و به چالش کشیده شدن اقتدار و مشروعیت نظامی این پیمان نظامی اشاره کرد. موضوع افزایش کشت خشخاش و تولید مواد مخدر نیز از معضلاتی است که جامعه افغانستان برای رهایی از آن نیازمند کمک جامعه جهانی است.

در حالی که معیشت بیش از دو میلیون دهقان به کشت خشخاش گره خورده است، ارائه کشت جایگزین و ایجاد منابع جدید در آمدی به تنهایی در توانایی دولت نیست و جامعه جهانی باید در این زمینه فعال شود. در خصوص موضوع توسعه نیز روند کند بازسازی باعث شده است همچنان فقر بر سر مردم

سایه بیافکند، برخی گزارشها نشان می دهد که تنها بخشی از کمکهای بین المللی به موضوع بازسازی اختصاص یافته است و بخش زیادی از این کمکها صرف حضور موسسات خارجی در افغانستان می شود. هزینه مالی جنگ علیه تروریسم آمریکا برای پرداخت همه بدهی های کشورهای فقیر جهان کافی است. افغانستان ۲۶ میلیون نفر نفوس و ۶۴۷ هزار کیلومتر مربع وسعت دارد. در این کشور ۲۶ هزار نظامی بیگانه مستقر هستند و وعده های کمک مالی به این کشور برای سال های ۲۰۰۴ - ۲۰۰۹ مجموعاً نو میلیارد دلار برآورد شده است. نفوس عراق ۲۷ میلیون نفر و وسعت این کشور ۴۳۷ هزار کیلومتر مربع است. ۱۴۰ هزار نیروی بیگانه در این کشور حضور دارند و کمک های وعده داده شده برای عراق از سال ۲۰۰۴ - ۲۰۰۷ برابر با ۳۳ میلیارد دلار می باشد. آمار نشانگر آن است در جنگ افغانستان از نوامبر ۲۰۰۱ تا الان صدها سرباز آمریکایی کشته و صدهای دیگر زخمی شده اند. در این میان هزاران سرباز افغان کشته و هزاران دیگر زخمی داده اند. ده ها برابرقام فوق غیرنظامیان در این جنگ جان داده اند. جنگ افغانستان برای مالیات دهندگان آمریکایی ماهانه ۴۱ میلیارد دلار خرج برداشته است در حالیکه این رقم در عراق به ماهی ۱۶۲ میلیارد دلار رسیده است.

www.esalat.org